

## دکتر دیو متیوسون، هرمنوتیک، درس بیستم، آخرازمانی

### دیو متیوسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

یکی دیگر از ویژگی‌های تفسیر و خواندن متون یا نامه‌های عهد جدید، درک این نکته است که در قرن اول، به ویژه در عهد جدید، امکان تشخیص زیرگروه‌ها در دسته گسترده‌تر نامه یا رساله وجود دارد، همانطور که حتی در زمان و عصر خودمان، تحت دسته گسترده‌تر نامه، ممکن است نامه‌ای که کسی به یکی از اعضای خانواده می‌نویسد با نامه شکایتی که ممکن است کسی به یک شرکت بنویسد یا نامه‌ای برای درخواست شغل، بسیار متفاوت باشد. بنابراین، به نظر می‌رسد در قرن اول نیز تعدادی زیرگروه از نامه‌ها وجود داشته باشد که ممکن است با برخی از نامه‌های عهد جدید نیز مطابقت داشته باشند. به عنوان مثال، فقط برای اینکه چند مثال بزنم، کتاب فیلیمون یا نامه به فیلیمون، کوتاه‌ترین نامه نوشته شده توسط پولس، به نظر می‌رسد که تقریباً با یک زیرگروه احتمالی از نامه که به عنوان توصیه‌نامه یا نامه معرفی شناخته می‌شود، مطابقت دارد.

و معمولاً چیزی که این امر مستلزم آن بود، نویسنده، شخص خاصی را به شخص دیگری معرفی یا توصیه می‌کرد، اغلب از او درخواست لطف می‌کرد و در آن درخواست، قصد یا قول می‌داد که به نوعی لطف را به گیرنده جبران کند. به عبارت دیگر، وقتی نامه به فیلیمون را می‌خوانید، آیا فیلیمون یا پولس، اونیساموس شخصیت اصلی دیگر را معرفی می‌کند؟ نویسنده پولس است، اما فیلیمون گیرنده اصلی است. پولس اونیساموس را به فیلیمون معرفی می‌کند زیرا اونیساموس، در حالی که برده فیلیمون بود و فرار کرده بود، اکنون از طریق خدمت پولس مسیحی شده و به مسیحیت گرویده است.

حالا پولس نامه‌ای برای توصیه یا معرفی او می‌نویسد تا او را برگرداند و به فیلیمون، گیرنده نامه، معرفی کند، و همچنین از فیلیمون درخواست لطفی می‌کند و قول می‌دهد که کاری برای فیلیمون انجام دهد. بنابراین تقریباً، انگار فیلیمون با خواندن این نامه، وظیفه خود را برای پاسخ دادن به روشی که پولس خواسته است تشخیص می‌دهد. یا مثلاً، کتاب فیلیپیان اغلب به عنوان یک نامه خانوادگی، متناظر با بخش‌های خاصی از آن که با آنچه به عنوان نامه خانوادگی شناخته می‌شود مطابقت دارد، و شاید برخی از عبارات آن نیز منعکس کنند. این موضوع باشد، نامگذاری شده است.

چند نامه ممکن است با آنچه به عنوان وصیت‌نامه شناخته می‌شود، مطابقت داشته باشد، که در قرن اول چندان نامه نبود، بلکه یک ژانر ادبی واقعی بود که وصیت‌نامه نوعی آخرین سخنان یک قهرمان در حال مرگ بود، زمانی که شخصی در بستر مرگ بود و خانواده و دوستانش او را احاطه کرده بودند. این آخرین

دستورالعمل‌ها برای پیروان بود، زمانی که شخص در آستانه مرگ بود، که شامل نصیحت و گاهی پیش‌بینی آخرالزمانی در آن بود. حداقل دو کتاب پیدا می‌کنید که به نظر می‌رسد احتمالاً با یک وصیت‌نامه مطابقت دارند، و یکی از آنها دوم پطرس فصل ۱ است و آیات ۱۴ و ۱۵ به نظر می‌رسد زبان یک وصیت‌نامه را منعکس می‌کنند، یعنی پطرس در بستر مرگش، به نوعی

حالا اینها آخرین دستورات او هستند، در حالی که او آماده‌ی رفتن از این زندگی است. اینها آخرین دستورات او به پیروانش هستند که از آیه‌ی ۱۳ شروع می‌شوند. من به عقب برمی‌گردم

این فصل ۱، دوم پطرس آیه ۱۳ است. فکر می‌کنم تا زمانی که در خیمه این بدن زندگی می‌کنم، یادآوری خاطرات شما کار درستی باشد، زیرا می‌دانم که به زودی آن را کنار خواهم گذاشت، همانطور که خداوند ما عیسی مسیح برای من روشن کرده است، و تمام تلاشم را می‌کنم تا پس از رفتن من، شما همیشه بتوانید این چیزها را به خاطر بسپارید. و شما زبان مشابهی را در دوم تیموتائوس نیز خواهید یافت، به طوری که هر دوی این نامه‌ها، دوم پطرس و دوم تیموتائوس، می‌توانند به شکل یک وصیت‌نامه به صورت رساله‌ای باشند، یعنی دستورالعمل‌های نهایی برای پیروان این افراد درست قبل از مرگشان

در دوم تیموتائوس، پولس در حالی که با اعدام روبروست، به نوعی آخرین کلمات خود را بیان می‌کند و هر دوی آنها را می‌توان به عنوان نامه‌هایی از نوع وصیت‌نامه، دستورالعمل‌های نهایی یک قهرمان در حال مرگ، یا دستورالعمل‌های نهایی پولس و پطرس به پیروانشان درست قبل از درگذشتشان از صحنه طبقه‌بندی کرد. یکی از مسائل مربوط به ادبیات رساله‌ای این است که چگونه نویسنده را درک می‌کنیم. خیلی خلاصه، به عنوان نوعی انحراف از بحث، اما مربوط به مسائل ژانر، زیرا جالب اینجاست که ما همین الان در مورد وصیت‌نامه‌ها صحبت کردیم

بیشتر وصیت‌نامه‌هایی که ما در نسخه‌هایی از آنها داریم، یا قبلاً به کتابی از جیمز چارلزورث، عهد عتیق اشاره کردم، در آن جلد‌ها می‌توانید به تعدادی از وصیت‌نامه‌ها، ترجمه‌های انگلیسی، Pseudepigrapha، تعدادی از انواع ادبیات وصیت‌نامه‌ای، اشاره کنید. بیشتر آنها چیزی هستند که به عنوان مستعار شناخته می‌شوند، یعنی به نام شخص دیگری نوشته شده‌اند. این یک شخصیت متأخر است که به نام یا به گونه‌ای می‌نویسد که گویی یک شخصیت متقدم مدت‌ها پس از مرگش در حال نوشتن است

و بنابراین برخی اظهار داشته‌اند که برخی از نامه‌های عهد جدید نیز ممکن است با نام مستعار نوشته شده باشند. آیا ممکن است تعدادی از نامه‌های عهد جدید، مانند دوم پطرس یا دوم تیموتائوس، با نام مستعار نوشته شده باشند؟ یعنی، پس از مرگ پولس و پطرس، آیا کسی، یکی از پیروان آنها، می‌توانست قلمی بردارد و نامه‌ای به نام آنها بنویسد؟ و بنابراین، هیچ کس فریب این کار را نمی‌خورد، هیچ کس فریب نمی‌خورد که فکر کند پطرس یا پولس واقعاً این را نوشته‌اند، بلکه بر اساس ژانر ادبی که شخص دیگری به نام آنها می‌نوشت تشخیص می‌دادند. سوال این است که آیا این یک روش قابل قبول بود، نه تنها در قرن اول، بلکه آیا این یک روش قابل قبول در میان نویسندگان عهد جدید بود؟ و آیا این یک روش قابل قبول در چارچوب معیارهای عهد جدید بود؟ من فکر می‌کنم، اولاً، احتمالاً می‌توان استدلال‌های خوبی برای تأیید نویسندگی همه نامه‌ها توسط شخص نامبرده ارائه داد، اگرچه اعتراف می‌کنم که دوم پطرس بسیار دشوارتر است، و حتی برخی از محققان مسیحی یا انجیلی این مشکل را تشخیص داده‌اند، حتی با وجود اینکه پطرس را به عنوان نویسنده نامه حفظ کرده‌اند.

اما دوم، برای من روشن نیست که آیا استفاده از نام مستعار می‌توانسته یک ابزار قانونی قابل قبول باشد، یعنی اینکه آیا این یک ابزار قابل قبول در بین نویسندگان عهد جدید بوده است یا خیر، به خصوص با توجه به اینکه این مجموعه در حال شکل‌گیری و به رسمیت شناخته شدن بود، و اینکه آیا نامه‌هایی که با نام مستعار نوشته می‌شدند، پذیرفته می‌شدند یا خیر، مشخص نیست که آیا این نامه‌ها پذیرفته می‌شدند یا خیر و اینکه این یک ابزار قابل قبول بوده است یا خیر. اما از سوی دیگر، حتی اگر نام مستعار، یعنی نوشتن به نام شخص دیگری را رد کنیم، باز هم مدت‌ها پس از مرگ نویسنده اصلی، یک پیرو یا شاگرد قلم را برمی‌داشته و به نام آن شخص می‌نوشته است، حتی اگر این را رد کنیم، همانطور که قبلاً دیده‌ایم، لازم نیست معتقد باشیم که نویسندگان هر کلمه آخر موجود در امانوئل را به صورت فیزیکی نوشته‌اند. و این شاید گاهی اوقات بتواند تفاوت بین نامه‌ها را توضیح دهد.

برخی افراد احساس می‌کنند که پطرس نمی‌توانسته رساله دوم پطرس را نوشته باشد، زیرا الهیات متفاوت است، زبان و سبک بسیار متفاوت است. برخی گفته‌اند که این می‌تواند با استفاده از یک امانوئلسیس متفاوت یا گاهی اوقات یک امانوئلسیس، یعنی کاتب یا منشی که نامه را برایش دیکته می‌کنید، توضیح داده شود. گاهی اوقات، ممکن است به برخی از آنها کمی آزادی بیشتری داده شده باشد، به طوری که شاید آنها بخش زیادی از نامه را نوشته باشند، اما نویسنده همچنان آن نامه را امضا کرده است.

بنابراین، دوباره، آنچه نوشته شده دقیقاً همان چیزی است که پولس یا پطرس یا هر کس دیگری می‌خواسته نوشته شود و آن را امضا و توافق می‌کرده که دقیقاً همان چیزی را که می‌خواسته منتقل کند، منتقل کند. ما این را در فصل ۱۶ رومیان و آیه ۲۲ دیدیم، جایی که از ترتیوس به عنوان نویسنده یا احتمالاً کاتب یا امانوئل که در واقع نامه را نوشته است، نام برده شده است. ما چیز بسیار جالب دیگری را در چند نامه پولس، می‌یابیم، یک مثال در غلاطیان در آخرین فصل، فصل ۵، ببخشید، فصل ۶. و توجه کنید که پولس چه می‌گوید، من با آن شروع می‌کنم، خواندن را از فصل ۶ در حدود آیه ۱۱ شروع می‌کنم.

او می‌گوید، ببینید وقتی با دست خودم برای شما می‌نویسم، از چه حروف بزرگی استفاده می‌کنم. ممکن است که این به کل نامه اشاره داشته باشد، اما آیا ممکن است که این چیزی را منعکس کند که گاهی اوقات در نامه‌های باستانی دیگر می‌بینید؟ و این در اواخر نامه است، وقتی نویسنده نامه را به یک کاتب یا امانوئل دیکته می‌کند، نویسنده اغلب قلم را برمی‌دارد و آن را به نام خود امضا می‌کند یا به نام خود سلام می‌نویسد بنابراین آیا ممکن است که در غلاطیان، وقتی به فصل ۶ و آیه ۱۱ می‌رسید، پولس خودش قلم را برمی‌دارد و سلام نهایی را می‌نویسد و نامه را تمام می‌کند؟ بنابراین ادبیات نامه‌نگاری به روش‌های مختلفی تولید می‌شد عمدتاً با استفاده از یک امانوئل یا کاتب یا چیزی شبیه به آن، که گاهی اوقات ممکن است برخی از تفاوت‌هایی را که در نامه مشاهده می‌شود، توضیح دهد.

اما من با این فرض پیش خواهیم رفت که نامه‌های عهد جدید توسط اشخاصی تولید و نوشته شده‌اند که نامشان در مقدمه نامه‌ها آمده است. نکته دیگری که قبل از بررسی چند اصل برای تفسیر متون رساله‌ای باید به آن اشاره کنم این است که من قبلاً هشدارها و تردیدهای خود را در مورد رویکردهای بلاغی، یعنی شناسایی نامه‌ها، به ویژه نامه‌های پولس، به عنوان نمونه‌هایی از سخنرانی‌های بلاغی، سخنرانی‌های مشورتی، یا سخنرانی‌های قضایی، یا سخنرانی‌های اپیدیستیک، بیان کرده‌ام. نه اینکه شباهت‌هایی وجود نداشته باشد و نه اینکه مقایسه عملکرد آنها با بخش‌های خاصی از نامه‌های پولس ارزشی نداشته باشد، نه اینکه پولس هرگز از استدلال بلاغی یا چیزهایی از این قبیل استفاده نمی‌کند، اما به نظر من، برداشتن سخنرانی‌های بلاغی قرن اول و تحمیل آنها به نامه‌های عهد جدید، جای سوال دارد.

در عوض، دوباره، وقتی به ویژگی‌های رسمی نامه‌ها نگاه می‌کنید، وقتی به سرنخ‌هایی که نویسنده از خود به جا می‌گذارد نگاه می‌کنید، به نظر می‌رسد که نویسندگان عهد جدید چیزی کمتر از آن نمی‌نویسند، هرچند متفاوت آنها چیزی کمتر از یک نامه معمولی قرن اول نمی‌نویسند، با مقدمه یا درود، شکرگزاری، بدنه، نتیجه‌گیری و درودها، و استفاده از ابزارهای معمولی که نشان می‌دهد واقعاً همین کار را می‌کنند. بنابراین، بحث یا

استدلال‌هایم را برای اینکه پولس در درجه اول نامه‌های قرن اول را می‌نویسد و نه سخنرانی‌های بلاغی، تکرار نمی‌کنم. اجازه دهید با کنار هم قرار دادن این موارد و برجسته کردن تنها چند اصل یا دستورالعمل برای خواندن و تفسیر نامه‌های قرن اول که از نوع ادبیات آن ناشی می‌شود، به پایان برسانم.

اول از همه، در تفسیر نامه‌های قرن اول، بازسازی موقعیت و بستر تاریخی مهم است. قبلاً اشاره کردیم که نامه‌های عهد جدید بسیار اتفاقی هستند و پاسخ‌هایی به مشکلات و مسائل خاص در کلیسای اولیه می‌باشند، بنابراین بر اساس خود نامه و بر اساس هر اطلاعاتی که می‌توانیم در مورد وضعیت قرن اول جمع‌آوری کنیم، مهم است که سعی کنیم به احتمال زیاد مشکل یا مسئله یا موقعیتی را که پولس یا پطرس یا یعقوب به آن می‌پردازند، بازسازی کنیم و سپس چگونه نامه را به عنوان پاسخی به آن در نظر بگیریم.

دوم، به نظر من دنبال کردن استدلال نامه نیز مهم است تا متوجه شویم که چگونه اندیشه بسط می‌یابد. باز هم، حتی بیشتر از آن، روایت می‌پرسد که جملات و بندها، چگونه، در سطح جمله و آیه، و همچنین در سطح پاراگراف، بسط می‌یابد تا بتوانیم توضیح دهیم که چگونه استدلال بسط می‌یابد، تا بتوانیم استدلال نامه را از بخشی به بخش دیگر ردیابی کنیم. به عنوان مثال، فقط برای اینکه یک مثال خیلی سریع به شما بدهم، متنی که بعداً به آن برمی‌گردیم، اما در اواخر این دوره، در رومیان فصل ۶ و آیات ۱ تا ۱۱، مثال خوبی از اهمیت ردیابی استدلال متن می‌یابیم.

اول از همه، فصل ۶ رومیان با یک قالب پرسش و پاسخ معمول که پولس از آن پیروی می‌کند، آغاز می‌شود. در این مورد مطالب بیشتری برای گفتن وجود دارد که بعداً خواهیم گفت، اما پولس اغلب سوالی را مطرح می‌کند که به نظر می‌رسد اعتراض بالقوه‌ای به چیزی است که او همین الان گفته است، و سپس به آن سوال پاسخ می‌دهد. بنابراین به فصل ۶ آیه ۱ توجه کنید، پس چه باید بگوییم؟ آیا باید به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزایش یابد؟ این سوالی است که او مطرح می‌کند.

اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که این گفته بر اساس چیزی است که پولس قبلاً گفته است و این احتمالاً فقط راهی است که پولس شاید اعتراضات احتمالی خوانندگان را پیش‌بینی کند، نه لزوماً اعتراضات واقعی که ممکن است ابراز شده باشد، اگرچه می‌توانست، اما احتمالاً فقط راهی است برای مطرح کردن اعتراضات احتمالی که ممکن است کسی داشته باشد، به خصوص اعتراضاتی که خوانندگانش ممکن است داشته باشند، اما از آن برای پیشبرد استدلال خود نیز استفاده می‌کند. بنابراین اگر به فصل ۶ نگاه کنید این سؤال که آیا باید به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزایش یابد، احتمالاً از چیزی که او در فصل ۵، در

آیات ۲۰ و ۲۱، یعنی دو فصل آخر، گفته است، ناشی می‌شود. او می‌گوید، شریعت اضافه شد، این فصل ۵ از رومیان آیه ۲۰ است، شریعت اضافه شد تا خطا افزایش یابد، اما جایی که گناه افزایش یافت، فیض بیشتر افزایش یافت، تا همانطور که گناه در مرگ سلطنت کرد، فیض نیز از طریق عدالت سلطنت کند تا حیات جاودان را از طریق عیسی مسیح، پروردگار ما، به ارمغان بیاورد.

بنابراین یک ایراد یا سوال احتمالی که می‌تواند مطرح شود، خوب، اگر ۲۰ درست باشد، اگر جایی که گناه افزایش می‌یابد، فیض بیشتر می‌شود، آیا باید بیشتر گناه کنم تا فیض بیشتر شود؟ و این دقیقاً سوالی است که پولس مطرح می‌کند، آیا باید به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض بیشتر شود؟ بقیه آیات، بقیه این فصل، آیات تا ۱۱، را می‌توان به عنوان پاسخی به این سوال، به عنوان پاسخ، در نظر گرفت. نه، در واقع، پاسخ به دو ۲ شکل است، نوعی طغیان اولیه، به هیچ وجه، هرگز ممکن نیست، و به دنبال آن یک توضیح منطقی. ما نمی‌توانیم به گناه کردن ادامه دهیم زیرا با مسیح که نسبت به گناه مرده است، متحد شده‌ایم.

ما نسبت به گناه مرده‌ایم، زیرا با مسیح متحد شده‌ایم، کسی که خود نسبت به گناه مرده و ما را برای زندگی در تازگی حیات برانگیخته است. این موضوع، این سوال را پوچ و بی‌معنی می‌کند. بنابراین، مهم است که بتوانیم استدلال را ردیابی کنیم، بفهمیم که این استدلال چگونه جریان دارد و چگونه با واقعیت سازگار است.

در جلسه‌ی بعدی، وقتی به مسائل مربوط به بافت ادبی می‌پردازیم، بیشتر در این مورد صحبت خواهیم کرد، بنابراین مهم است که بتوانیم استدلال را دنبال کنیم، آن را ردیابی کنیم، نه اینکه فقط محتوا را خلاصه کنیم، بلکه در واقع بتوانیم توضیح دهیم که چگونه بسط می‌یابد و نویسنده چگونه استدلال و نکته‌ی خود را بسط می‌دهد. سومین اصل مهم در تفسیر ادبیات نامه‌ای، تشخیص این است که با چه بخشی سر و کار دارید.

آیا اگر متنی را تفسیر می‌کنید، با متنی سروکار دارید که بخشی از یک شکرگزاری است یا بخشی از بدنه، بخشی از بخش نصیحت‌آمیز، و این چه تفاوتی ممکن است در نحوه خواندن آن ایجاد کند؟ باز هم، به ویژه اینکه آیا نویسنده چیزی را گسترش داده و کاری منحصر به فرد انجام می‌دهد یا خیر. و سپس چهارم، ببینید که آیا نامه شما احتمالاً به یک زیرژانر تعلق دارد، مانند اینکه آیا فیلیمون شاید به یک ژانر، زیرژانر معروف به توصیه‌نامه تعلق دارد، و آیا این ممکن است در نحوه تفسیر شما از رساله تفاوتی ایجاد کند.

سومین ژانر ادبی، یا در واقع می‌توانم بگویم سومین، شاید بهتر بگویم، سومین کتابی که حداقل دو یا سه ژانر را در عهد جدید نشان می‌دهد، کتاب مکاشفه است. به نظر می‌رسد کتاب مکاشفه قابل شناسایی است، اگرچه

من مطمئن نیستم که خوانندگان اولیه به وضوح بین هر سه این‌ها تمایز قائل می‌شدند، اما سه نوع ادبی که به نظر می‌رسد از متن مکاشفه پدیدار می‌شوند، چیزی است که به عنوان آخرالزمان و پیشگویی و یک نامه شناخته می‌شود. خود نویسنده، همانطور که خواهیم دید، به وضوح اثر خود را به عنوان یک پیشگویی معرفی می‌کند، و در واقع درست مانند یکی از نامه‌های پولس شروع و پایان می‌یابد، و همچنین به نظر می‌رسد ویژگی‌های مشخصی دارد، به خصوص در فصل‌های ۴ تا ۲۲، به نظر می‌رسد ویژگی‌های مشخصی از یک نوشته باستانی را دارد که ما آن را آخرالزمان نامیده‌ایم.

کمی بعد به آن خواهیم پرداخت. مشکل این است که حداقل با یکی از این موارد سروکار داریم، در دنیای مدرن امروزی ما هیچ قیاس دقیقی وجود ندارد. به عبارت دیگر، ما با نامه‌ها آشنا هستیم، نامه می‌نویسیم و می‌خوانیم، اما آخرین باری که نشستید و یک مکاشفه خواندید کی بود؟ یا آخرین باری که نشستید و برای کسی مکاشفه نوشتید کی بود؟ بنابراین نقد ژانر یا درک ژانر ادبی در اینجا بسیار مهم است و به ما، به ویژه در این کتاب، کمک می‌کند تا از سوءتفاهم جلوگیری کنیم.

همانطور که گفتیم، ژانر ادبی عمدتاً به عنوان نوعی نقطه ورود به ژانر عمل می‌کند تا ما را در مسیر درست قرار دهد، ما را در تفسیر کتاب به شروع درست برساند، اگرچه تمام مسائل تفسیری، مشکلاتی که هنوز باید از درون دنبال کنیم، نحوه توسعه و آشکار شدن کتاب، و نوعی ژانر درونی خاص خود را حل نمی‌کند. اما معمولاً سوءتفاهم‌ها در مورد کتاب مکاشفه ناشی از عدم توجه به این سه ژانر آخرالزمان، پیشگویی و نامه، و عدم تشخیص آنها یا سوءتفاهم در مورد چیستی آنهاست. اغلب، عدم درک هر سه مورد و اینکه چه نوع کتابی است، چیزی است که باعث سوءتفاهم در مورد مکاشفه می‌شود، به ویژه در سطح عامه، جایی که از مکاشفه برای انجام انواع کارهای عجیب استفاده می‌شود.

اما کاری که می‌خواهیم انجام دهیم این است که به طور خلاصه، به عنوان نوعی نقطه ورود به کتاب مکاشفه، این سه نوع ادبی، این سه ژانر ادبی را به طور خلاصه شرح دهیم. باز هم، مکاشفه به وضوح قصد دارد به عنوان یک رساله یا یک نامه خوانده شود. در واقع، وقتی از همان ابتدا، از همان فصل اول، حداقل از آیه ۴ شروع می‌کنید، به نوعی به نظر می‌رسد که در حال خواندن یکی از نامه‌های پولس هستید.

توجه کنید که در آیه ۴، یوحنا، هویت نویسنده، هفت کلیسا در استان آسیا، هویت خوانندگان، فیض و آرامش برای شما، چگونه ذکر شده است. درست شبیه یکی از نامه‌های پولس به نظر می‌رسد. اما توجه کنید که چگونه این موضوع بسط داده می‌شود.

باز هم، بنابراین می‌خواهم، این را تنظیم و به آن توجه کنم. بخش فیض و آرامش، بخش درود، گسترش می‌یابد. فیض و آرامش از جانب او که هست و بود و خواهد آمد و از جانب هفت روح پیش از تخت و از جانب عیسی مسیح که شاهد امین، نخست‌زاده از مردگان و فرمانروای پادشاهان زمین است، بر شما باد.

به او که ما را دوست دارد و ما را با خون خود از گناهانمان رهایی بخشیده و ما را به پادشاهی کاهنان تبدیل کرده است تا خدا و پدرش را خدمت کنیم، جلال تا ابد بر او باد، جلال و قدرت تا ابد بر او باد. آمین. پس این مقدمه‌ی رساله‌ای شما، درود.

و همچنین توجه کنید که مکاشفه مانند یک نامه معمولی به پایان می‌رسد. آیات ۲۰ و به ویژه ۲۱ را به پایان می‌رساند. آمین، ای عیسی خداوند بیا.

آیه ۲۱، فیض خداوند عیسی با قوم خدا باد. آمین. که روشی رایج برای یافتن نامه‌های عهد جدید به پایان رسیده است.

بنابراین، مکاشفه آشکارا قصد دارد به عنوان یک نامه خوانده شود. و من فکر نمی‌کنم این موضوع بی‌اهمیت باشد. به نظرم نادیده گرفتن و نادیده گرفتن آن نامشروع است.

اما دوم، توجه کنید که نویسنده به وضوح قصد دارد یا به وضوح اشاره می‌کند که قصد دارد یک پیشگویی بنویسد. به دو آیه اول این کتاب، به ویژه آیه سوم، توجه کنید. خوشا به حال کسی که کلمات این پیشگویی را می‌خواند و خوشا به حال کسانی که آن را می‌شنوند و آنچه در آن نوشته شده را به خاطر می‌سپارند، زیرا زمان نزدیک است.

در فصل ۲۲، او دوباره انتهای کتاب، نوعی از انتهای کتاب، را مشخص می‌کند، او کار خود را به عنوان یک نبوت معرفی می‌کند و به کسانی که سخنان این نبوت را می‌شنوند هشدار می‌دهد که آنها را نادیده نگیرند و از آنها نافرمانی نکنند. و همچنین در جای دیگری در فصل ۲۲، به وضوح این را به عنوان یک نبوت معرفی می‌کند. بنابراین کتاب نامه، کتاب مکاشفه، ویژگی‌های آغاز و پایان نامه را دارد.

این نشان می‌دهد که یوحنا قصد داشته نامه‌ای به این هفت کلیسا در آسیای صغیر بنویسد. او به وضوح کار خود را به عنوان یک پیشگویی نیز معرفی می‌کند. اما فصل اول در آیه اول همچنین نشان می‌دهد که یوحنا

، قصد داشته نوع دیگری از ادبیات را ثبت کند، یعنی او با گفتن وحی یا آخرالزمان عیسی مسیح شروع می‌کند کلمه وحی در اینجا از کلمه یونانی آپوکالیپس یا آخرالزمان گرفته شده است، که خداوند به او داده تا به بندگانش نشان دهد که چه چیزی باید به زودی اتفاق بیفتد.

حال از این آیه است که ما برچسب ژانر ادبی آخرالزمان را می‌گیریم. من شک دارم که یوحنا در اینجا از وحی یا آخرالزمان به عنوان برچسب ژانری از نوع ادبی که خیلی دیرتر آمده است، استفاده کند. اما در عین حال، با نامیدن این وحی عیسی مسیح، که او به انبیا و یوحنا نشان می‌دهد، واضح است که یوحنا قصد دارد این کتاب را به ژانر ادبی ادبیات وحیانی تعلق دهد.

این را باید به عنوان یک وحی، یک وحی الهی از جانب خدا به یوحنا، در نظر گرفت. اما همانطور که بقیه کتاب مکاشفه، به ویژه فصل‌های ۴ تا ۲۲ را می‌خوانید، در یک لحظه خواهیم دید که در واقع شامل بیشتر ویژگی‌های معمول گروهی از نوشته‌هایی است که اکنون آنها را به عنوان آخرالزمان یا ادبیات آخرالزمانی می‌شناسیم. و ما با آن شروع خواهیم کرد.

ما شروع به بررسی ژانر ادبی آخرالزمان خواهیم کرد. باز هم، آخرالزمان اصطلاحی است که ما برای توصیف این گروه از نوشته‌ها استفاده می‌کنیم که ویژگی‌های مشابهی دارند که به نظر می‌رسد مکاشفه به آن تعلق دارد و نام آن در واقع از مکاشفه فصل ۱ آیه ۱، آخرالزمان یا مکاشفه عیسی مسیح گرفته شده است. اما همانطور که می‌دانید، آخرالزمان یک برچسب مدرن است.

لزوماً این اصطلاحی نیست که یوحنا و نویسندگان اولیه برای نامگذاری آثار خود از آن استفاده می‌کردند. با این حال، در عین حال، به وضوح به نظر می‌رسد گروهی از نوشته‌ها وجود دارند که شباهت‌ها و ویژگی‌های مشابهی دارند و ما در مورد آنها صحبت خواهیم کرد. بنابراین اولین نوع ادبی، چیزی است که به عنوان آخرالزمان شناخته می‌شود و به نظر می‌رسد مکاشفه به آن تعلق دارد.

باز هم، آخرالزمان اصطلاحی است که ما برای توصیف گروهی از نوشته‌ها که تقریباً در دوره ۲۰۰ قبل از میلاد تا ۲۰۰ میلادی تولید شده‌اند، استفاده می‌کنیم. آثاری مانند دانیال، کتاب دانیال در عهد عتیق و کتاب مکاشفه در عهد جدید. و ضمناً، بسیاری از آنچه که می‌خواهم بگویم هم در مورد دانیال و هم در مورد کتاب مکاشفه صدق می‌کند، زیرا به نظر می‌رسد که آنها ویژگی‌های ادبی یکسانی دارند و به یک ژانر ادبی تعلق دارند.

اما آخرالزمان‌های یهودی و مسیحی دیگری نیز در این بازه زمانی، تقریباً از ۲۰۰ سال قبل از میلاد تا ۲۰۰ میلادی، وجود داشته‌اند که در عهد جدید عتیق گنجانده نشده‌اند. همانطور که قبلاً اشاره کردم، می‌توانید «ترجمه‌های انگلیسی اکثر این اسناد را که در اثر دو جلدی جیمز چارلزورث به نام «عهد عتیق کاذب جمع‌آوری شده است، پیدا کنید. جلد اول شامل ترجمه انگلیسی توسط محققان مختلف از اکثر این آخرالزمان‌ها است، یا اگر می‌خواهید آنها را در گوگل جستجو کنید، می‌توانید نام آخرالزمان را تایپ کنید و ترجمه‌های انگلیسی را به صورت آنلاین پیدا کنید.

اما اینها اساساً روایت‌های روایی، روایت‌های اول شخص، از تجربه‌ی رؤیایی یا تجربه‌ی مکاشفه‌ای یک انسان هستند. و پس از داشتن آن تجربه‌ی مکاشفه‌ای، اکنون روایتی روایی یا گزارشی از آنچه دیده‌اند ارائه می‌دهند. گاهی اوقات این تجربه‌ی رؤیایی به شکل یک رویا است.

ما این را در کتاب دانیال می‌بینیم. گاهی اوقات این یک انتقال رؤیایی واقعی است. فرد تجربه‌ای دارد که تقریباً مانند یک تجربه خروج از بدن است که در آن توسط روح خدا به مکان‌های خاصی منتقل می‌شود تا چیزهای مختلفی را ببیند.

چیزی که در پشت همه اینها مشترک است، نوعی تجربه رؤیایی است که در آن چیزهایی می‌بینند و حالا آنها را برای این رؤیایها به نفع مخاطبان خود ثبت می‌کنند. این رؤیایها معمولاً رؤیایهایی از دنیای بهشتی هستند. گاهی اوقات آنها رؤیایهایی از بهشت یا جهنم، یعنی محل داوری، دارند.

اغلب اینها رؤیایهایی از وقایع آخرالزمانی نیز هستند. احتمالاً این رایج‌ترین تعریفی است که من دیده‌ام، یکی از مفیدترین تعریف‌هایی که با آن مواجه شده‌ام، اما تقریباً در هر کتابی تکرار می‌شود، تقریباً هر کتابی که به ادبیات آخرالزمانی می‌پردازد، این تعریف را نقل می‌کند یا حداقل از آن به عنوان نقطه شروع استفاده می‌کند. این تعریفی از محقق به نام جان کالینز است که کارهای زیادی در مورد ادبیات آخرالزمانی انجام داده است و آخرالزمان را اینگونه تعریف می‌کند.

او می‌گوید، آخرالزمان ژانری از ادبیات وحیانی در چارچوبی روایی است که در آن وحی توسط موجودی فرازمینی، معمولاً یک فرشته، به یک گیرنده انسانی منتقل می‌شود و واقعیتی متعالی را آشکار می‌کند که هم زمانی است تا جایی که رستگاری آخرالزمانی را متصور می‌شود و هم مکانی است تا جایی که شامل دنیای

ماوراءالطبیعه دیگری می‌شود. حال اجازه دهید این تعریف را دوباره باز کنم. بگذارید یک بار دیگر آن را بگویم. زیرا بیشتر شما به این گوش می‌دهید.

آخرالزمان ژانری از ادبیات وحیانی است، ادبیاتی که وحی را در چارچوبی روایی منتقل می‌کند که در آن وحی توسط موجودی فرازمینی، موجودی فرشته‌گون، به گیرنده انسانی منتقل می‌شود و واقعیتی متعالی را آشکار می‌کند که هم زمانی است تا جایی که رستگاری آخرالزمانی را متصور می‌شود و هم مکانی است تا جایی که شامل دنیای ماوراءالطبیعه دیگری می‌شود. بنابراین اجازه دهید به طور خلاصه این تعریف را باز کنم. اول از همه، درک این نکته مهم است که در این تعریف، آخرالزمان، ثبت وحی به گیرنده انسانی است.

بنابراین، در مورد ما، گیرنده انسانی یوحنا خواهد بود، اما نویسنده آخرالزمان است که در درجه اول از طریق رؤیا تجربه وحیانی دارد و اکنون آن را ثبت می‌کند. دوم، توجه داشته باشید که این روایتی از آن روایت است. بنابراین ادبیات آخرالزمانی را می‌توان به یک معنا مانند ادبیات روایی در نظر گرفت.

این روایتی از چیزی است که نویسنده از طریق این وحی، این تجربه وحیانی، تجربه و دیده است. بخش سوم این تعریف که مهم است این است که این وحی در درجه اول مربوط به یک دیدگاه متعالی است. این بدان معناست که در درجه اول وحی درباره چیزی است که از جهان زمینی قابل مشاهده فعلی فراتر می‌رود.

بنابراین این نوعی تجربه‌ی خارج از این جهان است. حالا خواهیم دید که این به آن معنا نیست که نویسنده این را نمی‌خواهد، که این جهان بی‌اهمیت است و نوعی فرار به یک واقعیت آسمانی و وجود آسمانی است. کاملاً اینطور نیست، اما مکاشفه‌ای از یک جهان و واقعیتی است که فراتر از جهان فیزیکی است که با چشم انسان دیده می‌شود.

و بنابراین تنها راه مناسب برای کسی که این واقعیت متعالی را بشناسد، این است که آن را بر او آشکار کنند. بنابراین آخرالزمان درباره یک واقعیت متعالی است. با گشودن خواننده، بیننده، این دریافت‌کننده انسانی، با گشودن او به روی این واقعیت متعالی، دیدگاهی متعالی ارائه می‌دهد که، همانطور که خواهیم دید، قرار است دیدگاهی جدید به واقعیت فیزیکی زمینی که در آن زندگی می‌کنند، بیفکند.

بنابراین قرار نیست وسیله‌ای برای فرار باشد، بلکه قرار است دنیای فیزیکی آنها را در پرتو این واقعیت متعالی، این دیدگاه متعالی که تنها از طریق وحی مستقیم قابل شناخت است، بگشاید. جدا از وحی و این تجربه

شهودی از طریق این موجود ماوراءالطبیعه دیگر، این موجود دنیوی دیگر، گیرندگان انسانی به سادگی نمی‌توانستند آن را بشناسند. این دیدگاه متعالی دو ویژگی دارد

، اولاً، در این تعریف، اغلب جنبه‌ی زمانی دارد. یعنی به آخرالزمان یا پایان جهان اشاره دارد. به عبارت دیگر، بینشی که فراتر از زمان است.

این فراتر از زمان آنها می‌رود تا از نظر زمانی، پایان آخرالزمانی را نیز در بر بگیرد، اما از نظر مکانی نیز هست، زیرا نکته پنجم، مکانی بودن آن است. یعنی، این بینش، دیدگاه متعالی، معمولاً از یک دنیای آسمانی است. آنها را با یک واقعیت آسمانی، یک دنیای آسمانی، آشنا می‌کند، دنیایی که صرفاً با ادراک انسانی قابل مشاهده نیست.

بنابراین، دوباره، این به این معنی است که آخرالزمان هم از نظر زمانی و هم از نظر مکانی، فقط درباره آینده نیست. ما اغلب کتاب‌هایی مانند مکاشفه یا دانیال را فقط در مورد رویدادهای آینده خوانده‌ایم، اما این کتاب‌ها همچنین برای آشکار کردن یک واقعیت متفاوت، یک دیدگاه متفاوت، یک دنیای آسمانی، یک دیدگاه متفاوت درباره واقعیت و زندگی هستند. ما بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد، اما دو چیز دیگر که می‌خواهم به این تعریف از ادبیات آخرالزمانی اضافه کنم این است که، اول از همه، آیا این واقعیت متعالی که از نظر زمانی، درباره آینده است، اما از نظر مکانی، درباره دنیای آسمانی نیز هست، با زبانی بسیار نمادین بیان و بیان می‌شود؟

اگر یکی از چیزهایی که هنگام خواندن آخرالزمان می‌دانید این است که چگونه آنها از طریق تصاویر بسیار گرافیکی ارتباط برقرار می‌کنند، اغلب اوقات از تصاویر حیوانات استفاده می‌کنند. اغلب از تصاویری استفاده می‌کنند که گاهی ترکیبی از حیوانات و چیزهای انسانی و چیزهای دیگر است که نمادهای نسبتاً عجیب و غریبی را آشکار می‌کند.

و مکاشفه نیز در درجه اول ارتباط برقرار می‌کند، شاید حتی یکی از ویژگی‌هایی که برخی فکر می‌کنند در مکاشفه حتی بیشتر از سایر آخرالزمان‌ها رایج است، میزان نمادگرایی است که در آن یافت می‌شود. به عنوان مثال، این مکاشفه فصل ۹ است و فصل‌های ۸ و ۹ روایتی از رویای نویسنده در مورد ریختن هفت جام است و همانطور که هر جام در زمین ریخته می‌شود، اتفاقی می‌افتد. و به فصل ۹ توجه کنید، به آنچه نویسنده در نوع عجیب آن می‌بیند توجه کنید، این پنجمین جامی است که ریخته می‌شود، یا ببخشید، شیپور پنجم.

من شیپور و کاسه‌ها را دارم. کاسه‌ها بعداً می‌آیند. این شیپورهاست.

همانطور که در فصل ۹ شیپور پنجم به صدا در می‌آید، اتفاقی می‌افتد و این ملخ‌ها بیرون می‌آیند و می‌خواهم توجه کنید که او چگونه این ملخ‌ها را توصیف می‌کند. شاید بعداً در مورد این موارد صحبت کنیم، اما در حال حاضر فقط علاقه‌مندم که نمادگرایی و نوع ماهیت گرافیکی تصاویر و اینکه چگونه نمادها گاهی اوقات به روش‌هایی، حداقل برای ما، کنار هم قرار می‌گیرند را ببینید، که کمی عجیب است، هرچند ممکن است برای خوانندگان اولیه چندان عجیب نبوده باشد. اما در فصل ۹، فرشته پنجم شیپور خود را به صدا درآورد و من ستاره‌ای را دیدم که از آسمان به زمین افتاده بود.

به ستاره کلیدی برای باز کردن دهانه چاه عمیق داده شد. وقتی او چاه عمیق را گشود، دودی مانند دود یک کوره غول‌پیکر از آن بیرون آمد. خورشید و آسمان از دود چاه عمیق تاریک شدند و از میان دود، ملخ‌ها به زمین فرود آمدند و به آنها قدرتی مانند قدرت عقرب‌های زمین داده شد.

به آنها گفته شده بود که به علف‌های زمین یا هیچ گیاه یا درختی آسیب نرسانند، بلکه فقط به افرادی که مهر خدا را بر پیشانی خود نداشتند، آسیب برسانند. به آنها قدرت کشتن آنها داده نشده بود، بلکه فقط به مدت پنج ماه آنها را شکنجه می‌دادند، که احتمالاً پنج ماه، شیوه زندگی رایج یک ملخ در آن زمان در قرن اول بود. و عذابی که متحمل می‌شدند مانند نیش عقرب بود.

بنابراین اینها ملخ‌هایی هستند که می‌توانند به مردم آسیب برسانند و آنها را مانند عقرب نیش بززند. اجازه دهید از آیه هفتم شروع کنم، جایی که توصیف آنها شروع می‌شود. ملخ‌ها شبیه اسب‌هایی هستند که برای نبرد آماده شده‌اند.

حالا این ملخ‌ها را دارید که شبیه اسب هستند. روی سرشان چیزی شبیه تاج‌های طلا داشتند و صورت‌هایشان مانند صورت انسان بود. موهایشان مانند موی زنان بود.

دندان‌هایشان مانند دندان‌های شیر بود. سینه‌هایشان مانند زره‌های آهنین بود و صدای بال‌هایشان مانند صدای اسب‌ها و ارابه‌های بسیاری بود که به جنگ هجوم می‌آورند. دم‌هایی داشتند که مانند عقرب نیش می‌زد و در دم‌هایشان قدرت داشتند مردم را به مدت پنج ماه عذاب دهند.

و آنها پادشاهی بر خود داشتند که فرشته هاویه بود. بنابراین، اینجا یوحنا را دارید، یوحنا رویایی از این ملخها می‌بیند، اما آنها مطمئناً چیزی بیش از ملخ هستند. آنها دمهایی مانند عقرب دارند که می‌توانند نیش بزنند و آسیب برسانند.

آنها سرهایی شبیه انسان با تاج بر سر و صورتی مانند مرد دارند، اما موهایی مانند زن و دندان‌هایی مانند شیر منظوم این است که این چیزی که یوحنا به آن نگاه می‌کند چیست؟ این چیست که او در رؤیای خود می‌بیند؟ اما نکته من در این مرحله از بحث ما صرفاً توجه به نمادگرایی تصویری و توصیف نمادها و آنچه یوحنا در رؤیای خود می‌بیند است. بنابراین شما زمین، این واقعیت متعالی آینده آخرالزمانی، به صورت موقت، و همچنین جهان آسمانی را دارید که به زبانی بسیار نمادین بیان شده است.

دومین چیزی که به این تعریف اضافه می‌کنم، تأکید بر کارکرد آن است. به نظر می‌رسد کارکرد آخرالزمان، هم تسلی دادن و هم نصیحت کردن قوم خدا بر اساس این دیدگاه متعالی است. بنابراین، با ارائه دیدگاهی متعالی به واقعیت، آخرالزمان می‌تواند خوانندگان را به اطاعت از خدا و کلام او ترغیب کند.

این کتاب برای تسلی دادن به کسانی که رنج می‌کشند، و همچنین برای ترغیب خوانندگان خدا به همسو کردن، آنها با نحوه‌ی زندگی مورد نظر خدا برای قومش، کاربرد دارد. بنابراین، به عبارت دیگر، آخرالزمان‌ها، باز هم فقط برای گمانه‌زنی در مورد آینده و بهشت وجود ندارند، اگرچه گاهی اوقات برخی آخرالزمان‌های دیگر ممکن است در برخی از این موارد دخیل باشند، اما در درجه اول برای نصیحت و تسلی قوم خدا عمل می‌کنند. آنها یک هدف نصیحت‌آمیز دارند.

وقتی صحبت از درک آخرالزمان می‌شود، کمی بیشتر به این ایده از یک دیدگاه متعالی و کاری که آخرالزمانی مانند مکاشفه انجام می‌دهد، نگاه کنیم، اساساً کاری که انجام می‌دهد این است که زمان حال را به روی این دیدگاه جدید و متعالی می‌گشاید. یعنی، مکاشفه و دیگر آخرالزمان‌ها قرار نیست فقط ادبیات فانتزی باشند. باز هم، قرار نیست راه فراری فراهم کنند.

این فقط راهی برای فرار از این جهان با ارائه این نوع دنیای فانتزی جایگزین بهشتی نیست که خوانندگان می‌توانند به آن فرار کنند. بلکه در عوض، قرار است به خوانندگان کمک کند تا دنیای فعلی خود را در پرتوی جدید ببینند. همانطور که آنها به بیرون نگاه می‌کنند، همانطور که بسیاری از آخرالزمان‌ها این کار را کردند، و همانطور که بسیاری از آخرالزمان‌ها پیش‌فرض گرفتند، همانطور که خوانندگان به دنیای تجربی خود نگاه

می‌کنند، جایی که اغلب در موقعیت‌های سلطه خارجی قرار داشتند، جایی که برخی از آنها ممکن است توسط سلطه خارجی سرکوب شوند، یا شاید برخی از آنها نخبگانی بودند که با نفوذ و حکومت خارجی سازش می‌کردند و در آن مشارکت داشتند، کاری که آخرالزمان انجام داد این بود که دیدگاه متفاوتی به دنیای تجربی آنها انداخت.

همانطور که آنها به آن نگاه می‌کردند، آنچه آخرالزمان می‌گفت این بود که همه چیز آنطور که به نظر می‌رسد نیست. آنچه با چشم در دنیای فیزیکی می‌بینید، تحت حکومت بیگانگان و غیره، هر آنچه در موقعیت آنها می‌گذرد، آنچه می‌بینید تنها بخشی از داستان است. این تمام چیزی نیست که وجود دارد.

آخرالزمان چیست؟ آیا واقعی وجود دارد که فراتر از آنچه می‌بینید نهفته است، اما به آن مرتبط است و بر آن تأثیر می‌گذارد و به شما کمک می‌کند تا آن را ببینید و به آن پاسخ دهید و در نوری جدید در آن زندگی کنید؟ وحی‌ای که فقط می‌توان آن را شناخت، یا متاسفم، یک واقعیت، دیدگاهی که فقط از طریق وحی الهی می‌توان آن را شناخت. بنابراین، آخرالزمان یک واقعیت متعالی در مورد آینده و در مورد جهان آسمانی را آشکار می‌کند. که نحوه نگاه نویسنده یا خوانندگان به جهان فعلی خود را شکل می‌دهد.

با گشودن دنیای کنونی‌شان که به صورت تجربی می‌بینند و به صورت تجربی تجربه می‌کنند، با گشودن آن به روی یک دیدگاه متعالی، یک واقعیت آسمانی که در پشت آن نهفته است، اما بر آن تأثیر می‌گذارد، و آینده‌ای که خواننده در آن زمان قادر است حال خود را در پرتوی جدید ببیند. من اغلب این را با تماشای یک نمایش مقایسه می‌کنم. اگر تا به حال به تماشای یک نمایش یا اجرا رفته باشید، چه در مدرسه و چه به صورت حرفه‌ای‌تر، معمولاً تنها چیزی که می‌بینید اتفاقاتی است که روی صحنه می‌افتد.

شما بازیگران را در حال اجرا و تعامل با یکدیگر می‌بینید، و داستان را تا انتها تماشا می‌کنید. گاهی اوقات چیزی که نمی‌بینید، چیزی است که پشت پرده می‌گذرد و باعث می‌شود نمایش اجرا شود. شما مدیر و کارگردان صحنه را نمی‌بینید، تکنسین‌هایی را که نورپردازی را انجام می‌دهند نمی‌بینید، و عوامل صحنه و طراحان لباس را که همگی برای اجرای این نمایش تلاش می‌کنند، نمی‌بینید.

تنها چیزی که می‌بینید، خود نمایش است. اگر پرده را کنار بزنید تا بتوانید پشت صحنه را ببینید، ممکن است هر چیزی را که باعث می‌شود آن نمایش کار کند و هر چیزی را که به درک آن نمایش کمک می‌کند، پیدا کنید.

نمایش می‌تواند به خودی خود معنا پیدا کند، اما شما سازوکارهایی را خواهید دید که باعث می‌شوند آن نمایش کار کند و آن را به وجود آورده است.

کتاب آخرالزمان به یک معنا این کار را انجام می‌دهد. پرده پشت تاریخ و واقعیت زمینی را کنار می‌زند تا شما را در معرض واقعیتی آسمانی و آینده‌ای قرار دهد که آنچه در حال حاضر می‌گذرد را معنادار می‌کند. در پرتو این دانش از جهان آسمانی و آینده که تنها از طریق وحی الهی در دسترس قرار می‌گیرد، خوانندگان اکنون می‌توانند وضعیت خود را در پرتوی جدید ببینند.

باز هم، از نظر تجربی، آنچه آنها در دنیای خود می‌بینند، تمام آن چیزی نیست که وجود دارد. واقعیت دیگری در پشت آن نهفته است که به آنها کمک می‌کند تا آن را در نوری جدید ببینند. هم دانیال و هم مکاشفه در زمینه مبارزه برای زندگی در یک محیط بت‌پرستانه و تحت یک امپراتوری بت‌پرستانه نوشته شده‌اند، جایی که برخی در واقع مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند و رنج می‌برند، اما برخی دیگر سازش می‌کنند و مایل به شرکت در آن سلطه بت‌پرستانه و امپراتوری و سیستم بت‌پرستانه هستند.

کاری که دانیال و مکاشفه انجام می‌دهند، کاری که انجام می‌دهند، ارائه یک دیدگاه متعالی است، گشودن ادراک خواننده برای دیدن یک واقعیت آسمانی و آینده‌ای که باید نحوه واکنش آنها به وضعیت فعلی‌شان را تعیین کند. بنابراین این تقریباً همان کاری است که آخرالزمان انجام می‌دهد. باز هم، به نظر من، مکاشفه سعی دارد به خوانندگانی که در قرن اول زندگی می‌کنند، همانطور که بعداً نشان خواهیم داد، در این امپراتوری روم قرن اول که تحت سلطه روم بود، زندگی می‌کنند، کمک کند.

وقتی آنها به صورت تجربی نگاه می‌کنند، امپراتور را می‌بینند که بر تخت سلطنت نشسته است، سلطه روم را می‌بینند، تمام کارهای خوبی را که روم برای جهان انجام داده است، می‌بینند، اما یوحنا در مکاشفه می‌گوید بگذارید دیدگاه دیگری را به شما نشان دهم. بگذارید دیدگاهی آسمانی و آخرالزمانی از آنچه می‌بینید ارائه دهم تا بتوانید به آن پاسخ دهید و در نوری جدید در آن زندگی کنید. به عنوان یک پیشگویی، دومین ویژگی ادبی مکاشفه که زیاد در مورد آن صحبت نخواهیم کرد، ما در مورد ادبیات نبوی در رابطه با پیشگویی عهد عتیق بحث کرده‌ایم، اما به عنوان یک پیشگویی، مکاشفه، مطابق با انبیای عهد عتیق است، و وقتی مکاشفه را با دقت می‌خوانید، یوحنا ادعا می‌کند که در سنت و مطابق با پیشگویی‌های عهد عتیق گذشته، مانند اشعیا و حزقیال و ارمیا، می‌نویسد.

، او بسیاری از نوشته‌های آنها را برمی‌دارد و اکنون از آنها استفاده می‌کند و در اثر خود ادغام می‌کند. بنابراین مکاشفه به عنوان یک پیشگویی، مانند متون نبوی عهد عتیق، در درجه اول، به نظر من، پیشگویی یا از پیش خبر دادن است، و نه فقط پیشگویی یا نه در درجه اول. یعنی، کتاب مکاشفه به عنوان یک پیشگویی، اعلام کرد پیامی به خوانندگان مدرن است که به آنها در مقابله با موقعیتشان کمک خواهد کرد.

این فراخوانی است برای مردم که رابطه خود با عیسی مسیح را جدی بگیرند و فراخوانی است برای خوانندگان که از عیسی مسیح پیروی کنند، صرف نظر از عواقب آن، نه فقط پیش‌بینی وقایعی که در آینده رخ خواهند داد. هر رویکردی به مکاشفه که با این دیدگاه شروع شود که این کتاب پیش‌بینی وقایع آینده است، نوع ادبی آن را اشتباه فهمیده است. این یک پیشگویی است.

یعنی، این اعلام پیامی از جانب خدا، از جانب عیسی مسیح به قومش است، تا آنها را وادار کند که صرف نظر از عواقب آن، از عیسی مسیح در اطاعت پیروی کنند. بنابراین، این پیامی برای موقعیت آنهاست. اما همچنین، مانند پیامبران عهد عتیق، پیامی است که ریشه در تاریخ دارد.

فانتزی نیست، اما هر چقدر هم که در این دیدگاه آسمانی ریشه در زبان نمادین داشته باشد، هنوز هم در مورد وضعیت خواننده در یک زمینه تاریخی و موقعیت تاریخی خاص است. بنابراین، باید انتظار داشته باشیم، که مکاشفه به وقایع واقعی، اشخاص واقعی، مکان‌های واقعی در قرن اول، و همچنین در آینده نیز اشاره کند هرچند که به صورت نمادین و استعاری توصیف شوند. و در نهایت، قبلاً گفته‌ایم که کتاب مکاشفه نیز یک نامه است.

واضح است که مانند یک نامه شروع می‌شود. واضح است که درست مانند یکی از نامه‌های پولس پایان می‌یابد. حتی کاملاً ممکن است، شاید نویسنده، با توجه به اهمیت نامه‌های پولس در آسیای صغیر و جهان یونانی-رومی قرن اول، با توجه به اهمیت نامه‌های پولس در کلیساهای قرن اول، شاید نویسنده به نوعی در قالب نامه‌هایش از پولس تقلید می‌کند، به دلیل اهمیتی که این نامه‌ها ایفا می‌کردند.

اما با این اوصاف، حداقل در مورد معنای این نامه، اگر آن را به عنوان یک نامه جدی بگیریم، و فکر می‌کنم، باید بگیریم، این بدان معناست که مکاشفه درست به اندازه هر یک از نامه‌های پولس، گاه به گاه است. یعنی ما باید مکاشفه را در پرتو زمینه تاریخی و پیشینه فرهنگی تاریخی که باعث نگارش این نامه و ثبت این آخرالزمان، برای خوانندگان شده است، درک کنیم. ما باید آن را در پرتو مشکلات خاصی که به آنها پرداخته است

، بخوانیم و باید مکاشفه را به عنوان پاسخی به موقعیت‌ها، شرایط و مشکلات بسیار خاص در قرن اول ببینیم، درست به همان اندازه که نامه‌های پولس، درست به همان اندازه که نامه‌های پطرس یا درست به همان اندازه که نامه یعقوب بود.

متأسفانه، اکثر افراد این ویژگی کتاب مکاشفه را که ریشه در بافت تاریخی اصلی آن دارد، نادیده می‌گیرند، اما من معتقدم که باید آن را جدی بگیریم. حال، این برای تفسیر کتاب مکاشفه به چه معناست؟ و من فقط می‌خواهم به تعدادی از اصولی که فکر می‌کنم از ژانر ادبی ناشی می‌شوند و باید ما را در خواندن آن راهنمایی کنند، اشاره کنم و بسیاری از آنچه می‌خواهم بگویم در مورد تنها آخرالزمان متعارف دیگر، یعنی کتاب دانیال، نیز صدق می‌کند. و ضمناً، به عنوان یک نکته فرعی دیگر، می‌دانم که در طول سخنرانی‌ها از این موارد زیاد استفاده می‌کنم، اما به عنوان نکته فرعی دیگر، مهم است که بدانیم اگرچه ممکن است کتاب‌های دیگری در عهد جدید و عتیق وجود داشته باشند که شامل زبان آخرالزمانی باشند، در واقع دانیال و مکاشفه تنها آخرالزمان‌های واقعی هستند که یک تجربه رؤیایی واقعی از یک خواننده را ثبت می‌کنند.

جاهای دیگر مانند متی ۲۴ و ۲۵، یا متون دیگری که آخرالزمانی نامیده می‌شوند، به یک معنا آخرالزمانی نیستند، زیرا واقعاً تجربه رؤیایی یک نویسنده را ثبت نمی‌کنند، اگرچه ممکن است شامل زبان آخرالزمانی یا زبان آخرالزمانی باشند. حزقیال متن دیگری است که احتمالاً به نظر من به وضوح بیشتر شبیه یک آخرالزمان است، به خصوص فصل‌های ۴۰ تا ۴۸ که به وضوح تجربه رؤیایی یک نویسنده را ثبت می‌کنند. در خود یوحنا، احتمالاً به همین دلیل، به شدت از حزقیال الهام گرفته شده است.

اما بسیاری از آنچه که می‌خواهم بگویم می‌تواند در مورد دانیال نیز صدق کند، اما در درجه اول بر تفسیر کتاب مکاشفه متمرکز خواهد بود. اما اولین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد و فکر می‌کنم به وضوح از نوع ادبیاتی که مکاشفه را به عنوان یک آخرالزمان معرفی می‌کند، آشکار می‌شود، این است که ما باید نسبت به نمادگرایی مکاشفه هوشیار باشیم. حال، مکاشفه و دانیال نیز همینطور هستند، اما همانطور که گفتیم، مکاشفه به وقایع واقعی و اشخاص واقعی اشاره دارد.

به نظر من، این کتاب وقایع واقعی قرن اول را شرح می‌دهد. باز هم، مکاشفه سعی دارد موقعیت خواننده را درک کند. اما همچنین به وقایع واقعی که در آینده، به ویژه در آینده آخرالزمانی، یعنی جمع‌بندی تاریخ، رخ خواهند داد، اشاره دارد.

اما در توصیف وقایع واقعی، آنها را از طریق زبان استعاری و نمادین توصیف می‌کند. آنها را به معنای واقعی در مورد BBC یا یک مستند CNN کلمه توصیف نمی‌کند. خواندن مکاشفه مانند تماشای یک مستند خبری یک رویداد جهانی نیست.

اما در عوض، بیشتر شبیه نگاه کردن به یک نقاشی یا یک برداشت هنری است. وحی، باز هم، به صورت نمادین ارتباط برقرار می‌کند. به رویدادهای واقعی اشاره دارد، اما به آن رویدادها از طریق نمادها و تصاویر اشاره می‌کند، نه به معنای واقعی کلمه.

احتمالاً نزدیک‌ترین تشبیه، تشبیه امروزی، به مکاشفه، و باز هم، این تشبیه برای من تازگی ندارد، من آن را در چندین اثر پیدا کردم، اما آن را مفید یافتیم، یعنی مقایسه مکاشفه با یک کارتون سیاسی. یک کارتون سیاسی اگر تا به حال یکی از آنها را خوانده باشید، یک کارتون سیاسی تفسیری بر وقایع تاریخی واقعی، وقایع سیاسی و اشخاص است و به آنها اشاره می‌کند. اما وقتی یک کارتون سیاسی را می‌خوانید، متوجه خواهید شد که از نمادها و تصاویر گرافیکی استفاده می‌کند و گاهی اوقات از اغراق و کاریکاتور برای رساندن منظور خود استفاده می‌کند.

به جای فقط یک پاراگراف نثر، روایتی از آنچه از نظر سیاسی در جریان است، یک توصیف سراسر است، یک کارتون سیاسی راهی مؤثرتر برای انتقال دیدگاهی خاص از وضعیت سیاسی است. و گاهی اوقات تصاویر حتی گاهی اوقات، تصاویر گاهی اوقات تصاویر آرشیوی هستند که ما معنی آنها را می‌دانیم. بنابراین حداقل در ایالات متحده، با توجه به ایالات متحده آمریکا و نظام سیاسی آنها، اگر در حال خواندن یک کارتون سیاسی هستید و یک عقاب می‌بینید، می‌دانید که آن نماد ایالات متحده آمریکا است.

، اگر یک الاغ یا یک فیل می‌بینید، منظور آنها حیوانات واقعی نیستند، بلکه نماد دو حزب سیاسی جمهوری خواهان و دموکرات‌ها، هستند. بنابراین، حتی وقتی افراد واقعی در کارتون‌های سیاسی به تصویر کشیده می‌شوند، اغلب اغراق آمیز و کاریکاتوری هستند، به طوری که شما منظور را متوجه می‌شوید و می‌توانید تشخیص دهید که آنها چه کسانی هستند. نکته در مورد کارتون‌های سیاسی این است که در حالی که آنها به وقایع تاریخی واقعی، اتفاقاتی که در طول تاریخ و در طول زمان رخ می‌دهند اشاره می‌کنند، نویسنده آنها را با زبانی بسیار گرافیکی و نمادین توصیف می‌کند، به طوری که شما منظور را متوجه می‌شوید و آن را از زاویه جدیدی می‌بینید.

، این کاری است که وحی انجام می‌دهد. یک وحی، مانند یک کارتون سیاسی، تفسیری است از وقایع تاریخی اتفاقاتی که در زمان خواننده رخ می‌دهد و چیزهایی که در آینده رخ خواهد داد، اما آنها را با زبانی بسیار گرافیکی و نمادین به تصویر می‌کشد، تا خوانندگان نکته را بفهمند، تا به نوعی نور جدیدی بر موقعیت بتابانند، تا نه تنها از نظر فکری، بلکه از نظر زیبایی‌شناختی و احساسی بر آنها تأثیر بگذارند، تا به شیوه‌ای متفاوت پاسخ دهند. من بزرگ شده‌ام، بنابراین وحی به صورت نمادین ارتباط برقرار می‌کند، این بسیار مهم است

من در بستری بزرگ شدم که می‌گفت باید وحی را به معنای واقعی کلمه تفسیر کرد، مگر اینکه دلیل واقعاً خوبی برای این کار وجود داشته باشد. این باید کاملاً برعکس شود، و با توجه به نوع ادبیات وحی، به نظر من بهتر است که ما وحی را به صورت نمادین تفسیر کنیم، مگر اینکه دلیل واقعاً خوبی برای این کار وجود داشته باشد. بنابراین، اول از همه، نیاز به کنار آمدن با نمادگرایی است

در جلسه بعدی، کمی بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت و مثال‌ها و نمونه‌هایی از چگونگی تفسیر نمادین وحی، و نحوه عملکرد نمادها، و اینکه آنها چه کاری انجام می‌دهند، و چگونه باید آنها را بخوانیم، ارائه خواهیم داد.